

چالش‌های بی‌توجهی به ماهیت موضوع له

الفاظ و قصد ماتن

احسان مهرکش*

دکتری حوزه علمی قم، قم، ایران

پذیرش: ۹۵/۱۰/۲۰

دریافت: ۹۵/۵/۱۸

چکیده

قائل‌شدن به ذهنی‌بودن موضوع له الفاظ در قالب نظریه، درحقیقت همگام‌شدن با دیدگاه رایج و متعارفی است که امروزه در مجامع زبان‌شناسی طرفداران بسیار دارد و معتقدان به آن باید لوازمی را بپذیرند که در پاره‌ای از موارد با اصول مطرح در علوم ادبی سازگار نیست و برخی از پیروان آن خواسته یا ناخواسته از قصد و نیت ماتن عبور می‌کنند. این مقاله در پی آن است تا بررسی کند که ورود این نگاه چه تأثیری بر محققان زبان‌شناس فارسی گذاشته است و لوازم غیر قابل قبول مترتب بر قول به ذهنی‌بودن موضوع له الفاظ چیست و به چه دلیل بعضی از پویندگان این دیدگاه نمی‌توانند به نیت صاحب متن توجه کنند. مقاله حاضر برای پاسخ به این سؤالات دیدگاه زبان‌شناسان معروفی همچون سوسور، پیرس، یلمزلف، بارات، ویمسات و بردزلی را مطرح می‌کند و ضمن نقد آن‌ها سبب عدول از قول به ذهنی‌بودن الفاظ و قائل به موضوع له بودن ماهیات خارجی را توضیح می‌دهد و نیز بررسی می‌کند بر اساس این دیدگاه چه چیزی بر قصد و نیت مؤلف تأثیر می‌گذارد. تأثیر این گونه مباحث در دیگر علوم مرتبط با الفاظ نظیر علم اصول و ادبیات و ورود و قبول برخی از نظریات آن‌ها در این دو علم، از دیگر اهداف مقاله حاضر است.

واژگان کلیدی: موضوع له الفاظ، نیت مؤلف، نظریه مصداقی‌بودن معنا، ماهیات خارجی.



۱. مقدمه

اینکه موضوع له الفاظ چیست و واضح لفظ را بر چه ماهیتی وضع می‌کند و هدف اصلی مخاطب در مواجهه با متن کشف چه معنا و قصدی باشد، از جمله مسائلی است که در مباحث علوم ادبی اهمیت بسیاری دارد و نتایج مفیدی را در علوم مختلف نظیر ادبیات و اصول به همراه دارد.

نوشتار حاضر دو مسئله را بررسی می‌کند: (۱) موضوع له الفاظ چیست؟ آیا الفاظ برای صور ذهنی وضع شده‌اند یا ماهیات خارجی؟ (۲) مخاطب در مواجهه با متن باید به کدام قصد توجه کند؟ این پژوهش بر آن است تا ثابت نماید الفاظ برای ماهیات خارجی - به معنایی که در ادامه توضیحش خواهد آمد- وضع شده‌اند و با تثبیت این قول چالش‌های دیدگاه زبان-شناسانی را که به ذهنی بودن موضوع له الفاظ قائل‌اند، نمایان سازد. نگارنده ضمن نقدهایی که به زبان‌شناسان غربی وارد می‌کند، به مسئله دوم نیز پاسخ می‌دهد.

پاسخ‌گویی به این دو سؤال، به معنای رد دیگر نتایجی که به دست آمده است، نیست، بلکه همه آن‌ها در فهم متن مؤثرند. به نظر نگارنده هدف اصلی و مرجع اساسی، باید کشف نیت ماتن باشد و این بدان معنا نیست که به ساختار، معماری، شکل ذاتی و بازی مناسبات درونی اثر - چنان‌که فکو^۱ این موارد را بر اثر مترتب می‌کند (حقیقی، ۱۳۸۹: ۱۹۲) - توجه ندارد.

پژوهش حاضر برای به اثبات رساندن ادعای خود با اشاره به هستی‌شناسی معنا و معرفی قولی که برخی محققان آن را ضعیف‌ترین قول می‌دانند، به‌عنوان رأی مختار، اشکالات وارد بر آن را پاسخ می‌دهد و با روش تحلیلی، قول به ذهنی بودن موضوع له الفاظ را نقد و نتایج مترتب بر آن را پر از اشکال معرفی می‌کند.

۲. پیشینه تحقیق

در باره تأثیر مسائل زبانی بر امور غیرزبانی نظیر زیست‌شناسی و مانند آن، بسیار کاوش شده است (سیبیاک، ۱۳۹۱) و این مطلب ما را از ذکر تأثیر آن بر اموری که مستقیم با زبان ارتباط دارند، بی‌نیاز می‌کند؛ ولی آنچه ذکر آن در این مجال ضروری است - صرف نظر از زمینه‌ساز بودن این قبیل تحقیقات برای کارهای جدید - این است که دانسته شود تحلیل

موضوعه الفاظ تحقیقات مختلفی را در پی داشته است؛ ولی تحقیقی که حقیقت موضوعه و قصد ماتن و تأثیری که آن امر - در برخی تحقیقات - بر قصد ماتن گذاشته است یافت نشد.

۳. تحلیل تعاریف مطرح درباره معنا

حقیقت معنا، سبب مطرح شدن نظریات مختلف و متفاوتی شده است؛ ولی در این پژوهش، قول «مصداتی بودن معنا» بررسی شده است.

۳-۱. نظریه مصداتی معنا

نظریه مصداتی معنا در تفسیر اول آبه این معناست که معنای هر لفظ بر مبنای آن چیزی که لفظ به آن اشاره دارد و مصداق آن شمرده می‌شود، تعریف شده است. به عبارت واضح‌تر معنای هر لفظ را باید از ماهیات خارجی - که لفظ از آن حکایت دارد - جست‌وجو کرد (آلستون، ۱۳۸۱: ۴۴-۴۶).

برخی از محققان معاصر نقدهای بسیاری را بر این نظریه وارد دانسته‌اند و معتقدند این نظریه حتی از تفسیر اسامی شخصی - نظیر عملی که والدین در نام‌گذاری فرزندان خود انجام می‌دهند و در اصول از آن به وضع خاص موضوع له خاص تعبیر می‌شود - عاجز است. برخی از نقدهای وارد شده بر این نظریه بدین شرح است:

۱. ناتوانی در توجیه برخی نام‌ها: این نظریه از توجیه نام اشیای ناموجود مانند سیمرغ و اسب دوسر یا فردی که اکنون مرده و بدنش از بین رفته، عاجز است. واژگانی که در این موارد به کار می‌روند، هم اکنون مصداق ندارند، اما معنا دارند.

۲. ناتوانی در توجیه معنای حروف: اگر معنا مساوی مصداق و تأکید بر مصداق مستقل باشد، حروف مانند «و»، «از»، «را» و ... باید بی‌معنا باشند؛ زیرا بنا بر اندیشه مصداتی، معنا با مصداق برابر است؛ لذا اگر واژه‌های مصداق نداشته باشد، مانند حروف که مصداق مستقل ندارند، بی‌معنا خواهد بود (علی‌تبار، ۱۳۹۰: ۱۲۶).

۳. عدم تفکیک معنا و مصداق: اندیشه مصداتی به دلیل خلط معنا و مصداق، نمی‌تواند مترادفات را توجیه کند؛ زیرا مترادفات در عین تعدد معانی، دارای مصداق واحدند. برای مثال



« نویسندهٔ گلستان » و « نویسندهٔ بوستان » هر دو به سعدی که مصداقی واحد است، اشاره می کنند، ولی دارای دو معنای متفاوت اند، و همین طور در مثال « فرد ده گردو دارد » و « فرد نصف بیست گردو دارد » هر دو یک مصداق را نشانه رفته اند؛ ولی دارای معانی متفاوت اند (ساجدی، ۱۳۹۰: ۸۹).

نگارنده بر این باور است هیچ کدام از نقدهای مطرح شده وارد نیست. در ادامه افزون بر تحلیل نظریهٔ منتخب به این نقدها اشاره خواهد شد.

۴. رابطهٔ لفظ و معنا از دیدگاه سوسور^۳

سوسور معتقد است لفظ یعنی اصوات خارج شده از دهان - و معنا - یعنی مصداق خارجی و ماهیاتی که به کمک لفظ به مخاطب تفهیم می شود - از ارتباط مستقیم با زبان اجنبی است و به آن دو ارتباط ندارد. وی برای اثبات ادعای خود می گوید الفاظ خارج شده از دهان، سازندهٔ صورت آوایی خواهند بود که آن صورت آوایی صوت نام دارد. صوت های مختلف سبب تشکیل دال در ذهن می شوند و همان دال به طور مستقیم در فرایند دلالت بر معنا - که منظور از آن در ادامه خواهد آمد - ایفای نقش می کند. همچنین ذهن از مصادیق مختلف اشیا که در خارج وجود دارد، تصور معنایی در ذهن ایجاد می کند که نام آن مدلول است و «دال» بر مدلول دلالت می کند. سوسور برای تبیین ادعای «عدم دخول مستقیم الفاظ در رابطهٔ دلالت بر معانی»، الفاظ را به دستگاه الکتریکی ارسال الفبایی مرس تشبیه می کند و می گوید: «همان اندازه که ابزارهای الکتریکی از ارسال الفبایی مرس بی ارتباط با خود علائم اند، اندام های گویایی [مثلاً اصوات] نیز خارج از خود زبان اند» (سوسور، ۱۳۸۲: ۱۸، ۱۹-۲۷).

به دیگر سخن سوسور دال را که همان صورت آوایی است، امر فیزیکی صرف تلقی نمی کند، بلکه جنبه ای روان شناختی و تمثیلی می داند که حواس به آن اشاره دارد. بنابراین دال و مدلول هر دو ساختاری ذهنی دارند؛ یعنی مدلول از ذات یک مفهوم انتزاع می شود و دال وجه صوری ای است که از آواها استخراج می گردد (همان، ۲۷).

افزون بر اعتراف سوسور به عدم وجود رابطهٔ ذاتی و طبیعی میان الفاظ و معانی و خارج بودن لفظ و معنا از حقیقت وضع - که در سطرهای بالا به آن اشاره شد - وی بر این نکتهٔ مهم تصریح می کند که الفاظ و معانی به نحو انفرادی و مستقل از سیستم زبانی معنادار

نیستند و چیزی به نام واژگان مثبت نداریم. سوسور (۱۳۸۲: ۱۷۲-۱۷۳) در این باره می‌نویسد:

مقصود ما از تمامی آنچه بیان کردیم این است که در زبان چیزی جز تفاوت‌ها وجود ندارد. از این مهم‌تر لازمه تفاوت معمولاً وجود عناصر مثبتی است که افتراق میانشان برقرار شود؛ اما در زبان فقط تفاوت‌های «عاری از عناصر مثبت» وجود دارند، چه معنا را در نظر بگیریم و چه صورت را، زبان نه دربرگیرنده مفاهیم است نه دربرگیرنده آواهایی که پیش از نظام زبان وجود داشته باشند. زبان تنها تفاوت‌های مفاهیم و تفاوت‌های آواهای ناشی از نظام خود را در نظر می‌گیرد.

۴-۱. تأثیرات دیدگاه سوسور بر مسائل زبان‌شناسی

سوسور بر مسائل زبان‌شناسی تأثیرات بسیاری نهاد؛ ولی آنچه در این مجال مورد نظر است، این است که گفته شود لازمه نظر سوسور نادیده گرفتن قصد ماتن است. توضیح این مطلب در گرو ذکر مقدمه‌ای است. سوسور در صدد اثبات این مطلب بود که معانی الفاظ را باید با توجه به درون خود زبان جست‌وجو کرد، یعنی معنا زاییده سیستم زبان است و هیچ واژه‌ای خارج از سیستم زبان دارای معنا نیست؛ به دیگر سخن او با تحلیلی که از رابطه لفظ و معنا ارائه می‌دهد، بیان می‌کند تمامی چیزهایی که برای فهم معانی واژگان به آن نیازمندیم درون خود زبان وجود دارد و این بدان معناست که زبان یک سیستم خوداعتباربخش است (Makarik, 2000: 199, 200).

مطلب دیگری که عبارت از سوسور به آن اشاره دارد این است که وی معتقد است در زبان واژگان مثبت نداریم، یعنی هیچ دالی به صورت ایجابی بر مدلول خود دلالت ندارد؛ بلکه به وجه سلبی بر آن دلالت می‌کند؛ به عبارت واضح‌تر او معتقد است کلمه کوه - به عنوان مثال - به صورت ایجابی بر کوه موجود در خارج دلالت ندارد، بلکه آن کلمه جنبه سلبی دارد و نشان می‌دهد که (کوه) ستاره یا خورشید یا دریا نیست (صفوی، ۱۳۸۲: ۱۶۵؛ بویساک، ۱۳۹۵: ۲۴۴ - ۲۴۵). شاید این جمله از سوسور که می‌گوید «معنای یک صورت چیزی نیست مگر افتراق با صورت‌های دیگر» (همان، ۲۷۲) به همین مطلب اشاره داشته باشد.

آنچه گذشت سبب شد سوسور زبان را در قالب یک ساختار تلقی نماید و به همین دلیل او را بنیان‌گذار مکتب ساخت‌گرایی می‌دانند. این مکتب دقیقاً بر اساس آراء سوسور در باب



ماهیت زبان شکل گرفته است؛ هرچند سوسور هرگز به این نام تفوه و تکلم نکرد (صفوی، یادداشت‌های مترجم بر نوشته‌های کالر، ۱۳۸۸: ۳۷۳، اولین یادداشت). ساخت‌گرایی مکتبی است که زبان را به‌مثابه ساختاری معرفی می‌کند که به واسطه اجزای جوهری خود شکل نمی‌گیرد، بلکه به‌وسیله تفاوت میان عناصرش صورت‌بندی می‌شود.

این نظر سوسور مطلبی اساسی و مهم را به مباحث زبان‌شناسی وارد می‌کند؛ برای فهم یک عبارت نیازی به قصد مؤلف نیست. بعد از اینکه سوسور در سال ۱۸۹۲م به کرسی استادی دانشگاه ژنو رسید و توانست نظریات نوین خود درباره زبان را برای شاگردانش تبیین کند تا اینکه پس از سه سال از وفاتش چاپ شود. در سال ۱۹۶۸م مقاله «مرگ مؤلف» رولان بارت که شهرت بسزایی یافت و مقاله «مغالطه قصدی» از ویلیام ویمسات و مونروئه بردزلی منتشر شد. تلاش همه این آثار این بود که اثبات کنند خاستگاه اصلی معنا و هدف غایی در مواجهه با الفظ و عبارات، قصد و نیت مؤلف نیست. این گروه از این نظر که مانند سوسور نقشی برای قصد مؤلف قائل نیستند با او همراه و هماهنگ به‌شمار می‌آیند. در ادامه نظر افرادی را که مانند سوسور قائل به قصد مؤلف نیستند، بیان می‌کنیم و سپس به تحلیل و نقد آن‌ها می‌پردازیم.

۵. نظر پیرس^۴ در نگرش به الفاظ

اگر سوسور رابطه دو طرفی به نام دال و مدلول برای الفاظ و مفاهیم قائل است، در مقابل پیرس رابطه‌ای را درباره «نشانه^۵» معرفی کرد که سه ضلع دارد. بر اساس نظر وی، نشانه چیزی است که در مقابل شیء دیگر به نام «ابژه^۶» قرار می‌گیرد تا شیء سوم را که «تعبیر^۷» نام دارد، مشخص نماید. مثلاً واژه کتاب یک نشانه است که در مقابل کتاب خارجی یعنی همان ابژه قرار می‌گیرد و شیء سوم را که همان مفهوم کتاب باشد، برای مخاطب «تعبیر» می‌کند. اگر بخواهیم این جریان را در قالب مثال دیگری تفهیم کنیم، می‌توان گفت شبیه همین امر در وضع علم‌های خارجی وجود دارد. برای مثال در جاده‌های روستایی در موضعی مشخص بشکه و یا پرچمی به عنوان نشانه قرار می‌دهند تا روستاییان بدانند هنگام رسدن به این علم یا همان بشکه، باید از ماشین پیاده شوند. در این مثال یک موضوع علیه

داریم که همان محل استقرار بشکه است (یعنی اهالی روستا و یا فرد خاصی بشکه را در آن محل قرار می‌دهد) و یک موضوع داریم، یعنی وضع شده که خود بشکه است و یک موضوع له داریم که همان دلالت آن علم بر محل پیاده شدن است. روشن است که در وضع‌های خارجی موضوع علیه با موضوع له متفاوت است، موضوع علیه خود آن مکان است و موضوع له دلالت بر مسیر است؛ ولی در وضع الفاظ این دو عین یکدیگر هستند (در ادامه به این نکته بیشتر پرداخته خواهد شد).

۱-۵. قیاس پیش‌فرض^۸

برای درک نظر پیرس درباره الفاظ، باید با قیاس پیش‌فرض آشنا شد. پیرس با مثالی قیاس فرضی را توضیح می‌دهد. فرض کنید وارد اتاقی می‌شویم و می‌بینیم آنجا تعدادی کیف وجود دارد که درون هر یک از آنها لوبیاهای متفاوتی هست. روی میز مشتی لوبیای سفید وجود دارد. بعد از اندکی جست‌وجو می‌بینیم فقط در یکی از آن کیف‌ها لوبیای سفید هست. حدس می‌زنیم که مشتی لوبیا که روی میز هست از آن کیف بیرون ریخته است. این نوع استنتاج قیاس فرضی است که در نگاه نخست ممکن است تعجب‌آور باشد (رضوی‌فر و غفاری، ۱۳۹۰: ۲۲).

یکی از اهداف پیرس تبیین این مطلب است که چگونه نشانه‌ها از مرحله نهفته و ناآگاه به مرحله «دال بر چیزی بودن» می‌رسند. وی برای پاسخ به این مطلب مهم در نشانه‌شناسی، به وجود نحوه استدلالی به نام «ابداکسیون» اشاره می‌کند و با مثالی - مانند مثال لوبیاهای - آن را توضیح می‌دهد. فرض کنید کسی با رد پای روی شن برخورد کند، می‌تواند آن را به شیوه‌های مختلفی تحلیل کند. برای مثال می‌تواند رد پا را نشانه‌ای در جهت پیدا کردن قاتل در نظر بگیرد. در این مورد و برای رسیدن به نتیجه مطلوب ابداکسیون مطرح می‌شود:

برخوردکننده با رد پا این گونه نتیجه می‌گیرد که «رد پای مذکور» نشانه و علامتی است برای اینکه قاتل از همین مکان عبور نموده است، بر این اساس کسی که به دنبال قاتل است بر همین استدلال عمل نموده و در همین راستا جست‌وجوی خود را ادامه می‌دهد (همان، ۱۹).

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان این عبارت از پیرس را بهتر فهمید که می‌گوید: «مفهوم که معنای عقلایی واژه‌هاست، فقط با اتصال به جریان زندگی ایجاد می‌شود» (یعنی باید سعی



کرد همه آنچه را در تأیید یا رد مفهوم نقش دارد به دقت در نظر گرفت و مورد آزمایش قرار داد (Pierce, 1986 : 272).

این گونه تحلیل‌ها پیرس را واداشت تا به توجیحی خاص از دلالت الفاظ بپردازد و آن بی‌پایان بودن دلالت الفاظ است. وی می‌گوید اگر فردی (مثلاً به نام توسان) فرض شود که سیاه‌پوست باشد در مرحله اول او را به عنوان سیاه‌پوست تصور کرده‌ایم، زیرا می‌دانیم او سیاه‌پوست است، ولی نمی‌دانیم که او مرد است و به هر حال مرد بر چیزی دلالت دارد که در خارج بر سیاه‌پوست منطبق است. حال اگر باز فرض کنیم که او ژنرال است در این صورت باز تصور کرده‌ایم که او سیاه‌پوست است و این مرد ژنرال است؛ لذا در هر موردی که تصویری داشته باشیم، بر هر چه که از پیش تصور کرده‌ایم دلالت دارد و این مسئله یعنی بی‌پایان بودن دلالت (Id, 1972: 32).

۶. نظر یلمزلف^۹ در نگرش به الفاظ

یلمزلف با تأثیرپذیری از سوسور نظر او درباره نشانه را تکمیل کرد و به جای عنوان دال و مدلول پیشنهاد شده سوسور، «سطح عبارت یا پلان صورت» و «سطح مضمون یا پلان محتوا» را به مباحث زبان‌شناسی وارد کرد. به عبارت واضح‌تر، او به جای دال از پلان صورت و به جای مدلول از پلان محتوا استفاده کرد. در نشانه‌شناسی یلمزلف پلان صورت و پلان محتوا ارزش معرفت‌شناسی جدیدی پیدا می‌کند و بر اساس آن پلان محتوا، بر پایه مفهوم یا اندیشه نهفته در آن تعیین می‌شود. برای مثال در «گربه» اندیشه انتزاعی «گربه-سانی» جوهر مدلول را تشکیل می‌دهد و حال آنکه صورت آن در نظام مفهومی نهفته است که آن را در مقابل «اسب»، «سگ»، «انسان» و غیره قرار می‌دهد (گیرو، ۱۳۸۰: ۴۸-۴۹).

او به این نکته اشاره می‌کند که مضمون یعنی پلان محتوا بدون عبار، یعنی پلان صورت وجود ندارد؛ همان‌گونه که عبارت نیز بدون مضمون وجود ندارد، یعنی رابطه میان آن دو لازم و ملزوم است. او برای هر یک از عبارت و مضمون جوهر و صورت قائل می‌شود و از این راه از تحلیل و تقلیل نشانه به صورت و ماده پرهیز می‌کند. چندلر برای شرح و توضیح

نظر یلمزلف، چهار مقوله را بیان کرده است: ۱. جوهر عبارت ۲. صورت عبارت ۳. جوهر مضمون ۴. صورت مضمون. وی این چهار مورد را در جدول (۱) بیان کرده است.

جدول ۱: صورت و محتوا
Table 1. Form and Content

صورت عبارت	جوهر عبارت	سطح عبارت	دال
صورت مضمون	جوهر مضمون	سطح مضمون	مدلول

چندلر می گوید: بر اساس نظر سوسور زبان صورت است نه جوهر؛ اما بر اساس چارچوب یلمزلف این امکان برای زبان شناس به وجود می آید که متن را طبق ابعاد گوناگون تحلیل کند و به هریک از آن ها قوه دلالت ببخشد، پس می توان گفت چنین چارچوبی برای تحلیل متن مفید است و مفهوم نشانه را توسعه می دهد (Chandler, 2002: 53, 54).

۷. نظر رولان بارت^۱ درباره نگرش به متن و الفاظ

به نظر جاناتان کالر، وقتی بارت می گوید «ساخت گرای اساساً نوعی فعالیت یا بهتر بگویم رشته ای نظام یافته از مجموعه ای عملکردهای ذهنی است» درحقیقت بنیان ساخت گرای را بر روش های مختلفی قرار می دهد که در زبان شناسی برای تجزیه و طبقه بندی واحد های یک نظام به کار می روند (کالر، ۱۳۸۸: ۴۱)؛ لذا تحلیل نظر بارت را باید در این نظام جست و جو کرد. بارت در این باره می نویسد: ساخت گرای سبب شکل گیری نظام های زیربنایی می شود که امکان وقوع تأثیرات ادبی را به چنگ می آورد و هدف محتوا را مشخص نمی کند، بلکه دانشی است که به بررسی شرایط محتوا می پردازد. آنچه به ساخت گرای مربوط می شود معانی ای است که زاییده و خلق می شوند و به تعبیر نمادها کار ندارد، بلکه چندمعنایی آن را توصیف می کند (Barthes, 1997: 57).

از آن جا که بارت ساخت گراست^۱، بر این باور است که هر متن ادبی تنها در مواجهه با دیگر متون، امکان حضور می یابد و همین متن است که شبکه ای را به وجود می آورد که خواندن و ساخت متن را امکان پذیر می سازد و چنین عملیاتی با ایجاد نظارتی انجام می شود



که به فرد امکان می‌دهد مختصات برجسته را تشخیص دهد و به آن‌ها ساختار دهد. این عبارت از بارت گویای مطالبی است که گذشت:

آن «من»ی که به سراغ متن می‌رود خودش کثرتی از متون دیگر است، مجموعه‌ای از رمزگان‌های بی‌شمار یا به عبارت دقیق‌تر رمزگان‌هایی که منشأشان گم شده است. ذهنیت تمام چیزهایی است که «من» متن را به وسیله آن انباشته می‌کند و لکن این انباشتگی یک انباشتگی جعلی است که فقط نهایتش همه رمزگان‌هایی است که این «من» را شکل می‌دهد. وی در جایی دیگر - پیرامون یکی از نوشته‌ها به نام «قایق روباز» - می‌نویسد: «اهمیت و جوهر نوشتار این است که نشود گفت چه کسی دارد سخن می‌گوید» (Barthes, 1995: 147).

این گونه تحلیل‌ها، بارت را بر آن داشت تا مقاله‌ای به نام «مرگ مؤلف» بنگارد. هدف اصلی بارت در این مقاله آن است که اثبات کند قصد مؤلف و نیت صاحب متن نباید هدف اصلی تفسیر واقع شود و خواننده برای رسیدن به حقیقت، باید مؤلف را مرده تصور کند؛ لذا رسیدن خواننده به حقیقت و هدف واقعی راهی ندارد مگر اینکه ما کاری انجام دهیم که به مرگ مؤلف منجر شود.

بارت برای اثبات این ادعا چند دلیل ذکر می‌کند: اول اینکه متنی که نگارنده تولید می‌کند، ایستا و ساکن نیست و در طول تاریخ و فرهنگ در حال حرکت است و براساس شرایط «تاریخی»، «جغرافیایی»، «انسانی» و «فرهنگی» می‌تواند معانی مختلفی به خود بگیرد؛ برای مثال هر متن ادبی در چند قرن پیش دارای معنایی بود که الان آن معنا را نمی‌دهد. دوم اینکه از اساس صاحب متن نمی‌تواند زبان را که امری غیرساکن است به کنترل خود درآورد و معنای آن را به قصد خود گره بزند؛ زیرا زبان ساکن نیست و امری فعال شمرده می‌شود که مستقل از مؤلف، سخن می‌گوید (Barthes, 1995: 145).

۸. نظر ویمسات^{۱۲} و بردزلی^{۱۳} درباره نگرش به متن و الفاظ

این دو نظریه‌پرداز که به ترتیب به منتقد ادبی و فیلسوف زبان‌شناس معروف‌اند، معترف‌اند که قصد و نیت مؤلف ضرورتی انکارشدنی نیست؛ زیرا هر متنی چه شعر باشد و چه متن ادبی، خودبه‌خود و تصادفی ایجاد نشده و حتماً زاینده ذهن مؤلفی است؛ ولی باید در نظر

داشت که در مواجهه با متن، مغالطه‌ای صورت گرفته است. توضیح اینکه در مواجهه با متن با دو قصد روبه‌رو هستیم: اول قصدی که محرک و منیعت‌کننده مؤلف است و او را برای خلق و ایجاد متن، برانگیخته است. دوم قصدی است که به واسطه آن، قصد اولیه مؤلف را هدف اصلی در تفسیر و فهم متن می‌شمریم. بنابراین در مغالطه قصد اول را - که گریزی از آن نیست و ضرورتاً انکارشدنی نیست - قصد دوم در نظر می‌گیریم و تمام کارایی‌های را که در فهم متن مؤثر است، از آن طلب می‌کنیم و حال آنکه چنین عملیاتی صحیح نیست و به مغالطه بیشتر شباهت دارد تا به تفسیر متن؛ زیرا قصد اولیه فقط قدرت خلق و ایجاد را در اختیار ماتن و صاحب متن می‌گذارد؛ اما از اعطای قدرت تفسیر و درک معنای واقعی متن عقیم و ناتوان است (Ibid, 1976:137).

در ادامه افزون‌بر ذکر نقد دیگر دیدگاه‌ها، اشکالات وارد بر آن‌ها بیان خواهد شد.

۹. تابع بودن دلالت از اراده

از آن جا که در روند تحلیل نظرات ارائه‌شده، این بحث تأثیر دارد به آن اشاره‌ای می‌شود. آیا دلالت تابع اراده است؟ جواب تفصیلی به این سؤال مجالی فراخ‌تر از این مقاله را می‌طلبد؛ ولی به صورت اختصار بدان می‌پردازیم. با توجه به آنچه از نصیرالدین طوسی ذکر شده است که دلالت منحصر در دلالت تصدیقیه است و دلالت تصویریهِ اصلاً دلالت شمرده نمی‌شود، دلالت تابع قصد و اراده است؛ زیرا دلالت یعنی «شیء به گونه‌ای باشد که از وجود آن به وجود معلول پی برده شود» و حال آنکه چنین امری در دلالت تصویریهِ وجود ندارد و به همین دلیل است که اگر باد زنگ‌خانه را به صدا درآورد، کسی از آن صدا به بودن شخص در پشت در منتقل نمی‌شود، پس دلالت تابع اراده است (نصیرالدین طوسی، ۱۳۹۲: ۳۲ - ۳۳؛ مظفر، ۱۳۸۰: ۳۷).

۱۰. نظریه مختار: موضوع له بودن ماهیات خارجی

نگارنده بر این باور است که الفاظ برای ماهیات خارجی وضع شده‌اند و این ادعا را با ذکر دلیل بر درستی این نظریه و پاسخ به اشکالات مطرح درباره آن - که همان ایرادات وارد بر نظریه دوم بود - سامان می‌بخشد.



۱۰-۱. دلیل وضع الفاظ برای ماهیات خارجی

روشن است که الفاظ برای ماهیات با توجه به وجودی که شایسته آن ماهیات‌اند، وضع شده است، هر چند وجود هنوز به صورت بالفعل برای ماهیات حاصل نشده باشد. برای مثال لفظ انسان به‌ازای «حیوان ناطق» از حیث حصول آن (یعنی وجود آن) در خارج و با در نظر گرفتن این نکته که آن امر خارجی است، وضع شده است، هر چند انسان هنوز در خارج به صورت بالفعل محقق نشده باشد؛ بنابراین می‌توان گفت وجود خارجی در وضع، به نحو «ملحوظیت موضوع در قضیه مقدره» ملحوظ است. وقتی گفته می‌شود «آتش گرم است»، «آب سرد است» یا «خاک سنگین است» منظور از آتش، آب و خاک فقط امور خارجی است؛ هر چند هیچ‌کدام از آن‌ها بالفعل موجود نباشند؛ زیرا وجود شایسته آن‌ها، همان وجود خارجی است، پس موضوع له آن‌ها نیز به ملاحظه حصول آن‌ها در خارج رقم می‌خورد، بدون آنکه آن وجود خارجی جزئی از موضوع له و یا قیدی از آن باشد (اصفهانی، ۱۴۲۹: ۱/۳۳۷-۳۳۸).

برای این ادعا می‌توان وجوه مختلفی ذکر کرد و آن را مدلل ساخت. نخست اینکه آنچه از الفاظ هنگام تجرد آن‌ها از قرائن متبادر است همین مطالب است، یعنی اگر الفاظ را با قطع نظر از وجود آن‌ها در ذهن یا خارج در نظر بگیریم، این مطلب به ذهن زودتر خطور می‌کند و چون مفاهیم عنوان و حکایت‌کننده مصادیق خارجی‌شان هستند، لحاظ می‌گردند. دوم اینکه معانی‌ای که در خطابه‌هایمان نیاز داریم تا از آن‌ها تعبیر کنیم و درباره آن‌ها سخن بگوییم، مفاهیمی هستند که بر وجه صورت‌های خارجی باشند نه صورت‌های ذهنی یا وجودات خارجی‌ای که اعم از موجود در ذهن و خارج باشند و از جمله شئون آن مفاهیم، وجود خارجی آن‌هاست، لذا الفاظ نیز باید به‌ازای همان وجود خارجی وضع شده باشند (همان، ۱/۳۴۱، ۳۴۱).

۱۰-۲. اشکالات مطرح درباره این نظریه

اولین اشکال با توجه به نخستین جواب استدلال قائلین به ذهنی بودن موضوع له الفاظ دفع می‌شود؛ به این صورت که واضع، الفاظی همچون اسب بالدار یا اسب دوسر یا سیمرخ را به این دلیل بر صور ذهنی به کار می‌گیرد که اعتقاد دارد در عالم خارج مطلب همان است که

تصور کرده است نه اینکه مجرد ذهن بودن آن معانی، گوینده الفاظ آن کلمات - مثل اسب بالدار یا سیمرغ و غیره- را بر مفاهیم ذهنی اطلاق کند (سیوطی، بی تا: ۱ / ۴۲؛ اصفهانی، ۱۴۲۹: ۱ / ۳۴۵-۳۴۶). افزون بر اینکه اطلاق لفظ بالدار یا سیمرغ بر مصادیق، اشتباه نیست؛ بلکه حکم به اینکه آن مصادیق در خارج هست اشتباه است و این دو مشکل را با هم خلط کرده است.

اشکال دوم - که بیان می‌داشت معانی حروف در این نظریه توجیه نمی‌شوند - از اساس باطل است؛ زیرا در حروف مصداق خارجی، وجود دارد. برای مثال در عبارت «زید فی الدار» رابطه «زید» با «خانه» معنایی حرفی است و در خارج هم وجود دارد، منتها مستقل نیست. اگر از طراح سؤال بپرسیم رابطه زید با خانه، مفهومی ذهنی است یا خارجی، وی پاسخ خواهد داد که رابطه معنای حرفی خارجی است. به عبارت واضح‌تر همان‌گونه که زید و خانه خارجیت دارند، رابطه زید با خانه که همان معنایی حرفی است، نیز خارجیت دارد.

در اشکال سوم، عدم تفکیک معنا و مصداق مطرح و گفته شد که این نظریه معنا را از مصداق جدا نمی‌کند؛ در حالی که آن دو از هم متمایزند. در این مورد دو مثال ذکر شد که هر دو مأخوذ از اشکال بسیار معروف راسل در باب الفاظ است که می‌گوید: «سر و والتر اسکات» و نویسنده «وارلی»^۱ هر دو به یک نفر اشاره دارد. این مثال معروف راسل به این مطلب اشاره دارد که آن دو جمله، معانی متعدد دارند، اما مصداقشان واحد است، پس لفظ نمی‌تواند بر مصداق خارجی وضع گردد.

این استدلال نمی‌تواند موجب خدشه به این قول باشد، چون آنچه در باب الفاظ و حقیقت وضع ملاک عمل است معنای لفظ به حمل شایع است و لحاظ‌های متفاوت سبب انفکاک- ناپذیری هر کدام از معانی مختلف از مصداق آن است؛ پس در هر کدام از این مثال‌ها معنا حکایت از امر خارجی می‌کند که آن امر خارجی همان مصداق است. توضیح بیشتر اینکه ما می‌پرسیم حمل «نویسنده گلستان» بر «سعدی» یا همان مثال در جمله معروف «وارلی» و «سر والتر اسکات» چه حملی است؟ این حمل، حمل شایع است که حمل مفهوم بر مصداق را نمایان می‌سازد. حال وقتی این گونه قضایا مثل نویسنده بوستان و نویسنده گلستان دو قضیه را تشکیل دادند، دو محمول محقق می‌شود؛ یکی نویسنده بوستان و دیگری نویسنده گلستان و این مسئله نشان می‌دهد که حیثیت صدق هم دو تاست؛ یعنی آن مصداق لحاظ‌های



مختلفی دارد که معانی متعددی را می‌پذیرد و درست است که شما با لحاظ‌های مختلف به یک موجود خارجی اشاره می‌کنید که همان سعدی است، ولی سعدی از آن حیث که نویسندهٔ گلستان است یک مصداق می‌پذیرد و از آن جهت که نویسندهٔ بوستان است مصداق دیگری، پس مصادیق متعدد شدند.

اشکال این سخن آن است که در این صورت باید برای حالت‌های متعدد زید، مصداق‌های متعدد داشته باشیم و به تبع، الفاظ متعددی وضع کنیم؛ یعنی به تعداد لحاظ‌های زید، باید وضع جداگانه‌ای داشته باشیم و حال آنکه عرف از چنین مطالبی ابا دارد. به نظر می‌رسد پاسخ به این شبهه نقش مهمی در این مجال دارد و بدون پاسخ به آن، ما هنوز بحث را به فرجام مد نظر خود نرسانده‌ایم.

شاید بتوان گفت هر چند عرف، فرد امروز را با فرد روز قبل متفاوت تلقی نمی‌کند؛ ولی به دید فلسفی و عقلی - بر اساس حرکت جوهری - فرد امروز غیر از فرد روز قبل است و مصداق دیگری را محقق ساخته است؛ این پاسخ چه قابل دفاع باشد، چه نباشد، مدعی قول به «نظریهٔ مصداقی» می‌تواند به یکی از دو مطلبی که در ادامه می‌آید، قائل شود، هر چند بعید به نظر می‌رسد صاحبان این دیدگاه به مطالب آتی دقت داشته باشند.

عدم تفکیک معنا و مصداق به سبب لحاظ‌های متعدد مصداق است. اشکال عدم تفکیک معنا و مصداق را می‌توان با توجه به تحلیل و تفسیر امور خارجی از وضع الفاظ حل کرد. تحلیل وضع الفاظ برای امور خارجی سبب به وجود آمدن وجوه و آراء مختلف و متفاوتی شده است. منظور از وضع این است که الفاظ برای مفاهیم از حیث آنکه مفاهیم برای مصادیقشان عناوین در خارج هستند، وضع شده‌اند، چه شأن آن مصادیق خارجی باشد و چه ذهنیه و چه اعم از آن دو، و لو اینکه مصادیق تقدیری باشند، مانند آنچه در امور ممتنع مطرح است و یا اینکه تقدیری هم نباشند مگر به نحو اعتبار، مانند آنچه در عباراتی همچون «لا شیء» و یا «لا موجود مطلق» مطرح است. پس خارجی بودن معانی به اعتبار مقابلهٔ این امور با صور ذهنی است و بدین وسیله ادراکات مفروضه خارج می‌شوند (اصفهانی، ۱۴۲۹: ۱/ ۳۳۴ - ۳۳۵).

توضیح این مطلب همان است که در تثبیت نظریهٔ مختار - نظریهٔ مصداقی - آوردیم. وقتی منظور از وضع الفاظ برای امور خارجی، وضع الفاظ برای مفاهیم از آن حیث که آن مفاهیم، عناوین مصادیق در عالم واقع هستند، باشد، معنا از مصداق قابل تفکیک است؛ زیرا مفاهیم،

عناوین برای مصادیقشان در واقعیت هستند، چه آن مصادیق امور خارجی باشند و چه ذهنی و چه اعم از آن دو و چه دو مورد دیگر و مدعی قول مصادیقی بودن می‌تواند بگوید منظور از مصداق همان واقع است و واقع هم اعم از امور ذهنی و خارجی است؛ ولی همان گونه که گفته شد بعید به نظر می‌رسد صاحبان این قول چنین مطلبی را اراده کرده باشند. جواب نخست که عدم تفکیک را با لحاظ‌های متعدد حل می‌کند، به نوعی اشکال را پذیرفته است و نمی‌تواند مناسب باشد.

با توجه به مجموع این مباحث معلوم می‌شود که الفاظ برای ماهیات خارجی وضع شده‌اند نه مفاهیم ذهنی؛ همچنین تصویری بودن یا رفتاری بودن معانی نمی‌تواند به وجه قبول نزدیک باشد.

۱۱. نقد دیگر دیدگاه‌ها

زبان‌شناسان در پی تأسیس نظریه‌هایی عام در باب دستور زبان هستند (دپاول، ۱۳۸۷: ۱۸۱). این سخن بدان معناست که دیدگاه مناسب در علم زبان‌شناسی، دیدگاهی است که با عرف عام غیر زبان‌شناس در تضاد نباشد (لاینر، ۱۳۹۱: ۱۳۸). با توجه به این مطلب باید گفت دیدگاه سوسور نمی‌تواند دیدگاه مناسبی در زبان‌شناسی باشد؛ زیرا علاوه بر بی‌توجهی به جایگاه ماتن، با اصول مسلم دانشمندان علوم ادبی در تضاد قرار دارد. در این بخش ابتدا نقدی که به صورت کلی بر منکران نیت مؤلف وارد است، عنوان می‌شود، سپس تفاوت قائلان با دانشمندان ادبیات درباره ذهنی بودن موضوع له الفاظ بیان می‌گردد.

الف) نقدی که هم به «سوسور» و هم به صاحبان مقاله «مرگ مؤلف» و «مغالطه قصدی» وارد است با توجه به جایگاه قصد مؤلف سامان می‌یابد. پرسش این است که چرا همگان در بررسی و تحلیل متن، همه اسناد مکتوب و غیرمکتوب صاحب متن را مرجع کار خود قرار می‌دهند و آن متن مورد نظر را در مواجهه با همه آثار خلق شده از سوی ماتن مورد بررسی می‌کنند؟ آیا این کار جز برای رسیدن به قصد و منظور مؤلف، می‌تواند توجیه دیگری داشته باشد؟ اگر قصد و نیت مؤلف مهم نیست، بررسی دیگر آثار او هم در متنی که با آن مواجه هستیم، معنایی نخواهد داشت.



شاهد دیگر بر صحت این ادعا بدین شرح است که اگر متنی خلاف نیت مؤلف آن تفسیر شود و خواننده و مفسر در مقارنه و امتزاج اسناد بدون توجه به آنچه مؤلف از خلق اثر قصد کرده است، برداشتی ننماید، مورد اعتراض ماتن واقع می‌شود که مثلاً منظور من از عبارات القاشده، آن چیزی نبوده است که شما برداشت کرده‌اید. این اعتراض صحیح و بجا - که عقل نیز آن را نفی نمی‌کند - دال بر اعتبار قصد مؤلف است و نشان می‌دهد که خلاف ادعای رولان بارت، مؤلف زنده است.

ب) ملاحظه دیگر بر قائلین به انتفاء قصد ماتن این است که این دسته خواسته یا ناخواسته باید به «عدم تابع بودن دلالت از اراده» قائل باشند و حال آنکه این امر با ابهامات جدی‌ای روبه‌روست و در علم منطق و اصول (مظفر، ۱۳۹۲: ۳۶ - ۳۷؛ همان، ۱۴۲۰: ۲۸) ثابت شده است که دلالت الفاظ بر معانی، تابع اراده است.

پ) پرسش دیگر از سوسور این است که اگر دال و مدلول به هم چسبیده و جدایی ناپذیر باشند، چگونه است که حتی درون یک زبان چندین دال زبانی مدلولی یکسان و چندین مدلول زبانی، دالی مشابه دارند؟ پرسش دیگر این است که آیا کاغذ سوسوری را فقط باید مسطح و دوبعدی پنداشت؟ اگر کاغذ خمیده و حلزونی‌شکل و مارپیچ داشته باشیم و در هر یک از آن‌ها برشی بزینم چه اتفاقی می‌افتد؟ آیا باز هم دال و مدلول از هم پیروی می‌کنند؟ در مثالی ساده واژه‌هایی مانند «پیر» و «جوان» می‌توانند مدلول‌هایی مانند پختگی و خامی داشته باشند و همین دو واژه در بافتی دیگر مدلول‌هایی مثل ضعیف و قدرتمند دارند. حال اگر با واژه‌هایی مثل کمی پیرتر و کمی جوان‌تر مواجه شویم تکلیف چیست؟ آیا باز هم می‌توان برشی مستقیم به زبان زد؟ در اینجا رابطه طیفی و درجه‌ای داریم، لذا ساخت‌گرایی که از نظریات سوسور نشئت گرفته است، پاسخ‌گوی همه نیازهای نشانه نیست (شعیری، ۱۳۸۸: ۳۹ - ۳۸). این قبیل مثال‌ها مواردی است که دیدگاه سوسور نمی‌تواند توجیهی پذیرفتنی از آن‌ها ارائه دهد.

ت) مسئله دیگر مشخص نکردن چگونگی خروج لفظ از ماهیت دلالت الفاظ بر معانی است؛ به دیگر سخن در برخی استعمالات، چگونگی خروج الفاظ با ابهام روبه‌روست و نیازمند توضیح است. برای مثال وقتی الفبا را برای خود بازگو می‌کنیم، معیار آن که کار من، همان کار دیگری است، چیست؟ آیا وقتی «فلان چیز را به خود می‌گویم» آن را از طریق اشاره-

کردن کسی به فرایندی در حنجره یا مغز آموخته‌ام؟ آیا ممکن نیست که صورت ذهنی من از صدای آ و صورت ذهنی دیگری از آن صدا، به فرایند فیزیولوژیک متفاوتی مرتبط باشد؟ (ویتکنشتاین، ۱۳۸۷: ۲۱۴). این موارد سؤالاتی است که پاسخ آن‌ها از نفس مطالب سوسور در باب الفاظ، به دست نمی‌آید.

ج) نداشتن معانی مثبت و فهماندن الفاظ به معانی منفی، به نوعی کاشف از این مطلب است که معنای هر واژه در مجموعه‌ای از واژه‌های دیگر شکل می‌گیرد و حال آنکه نفس این مطلب موجب ابهام و اجمال در کلام است؛ زیرا اگر معنای هر لفظی در مواجهه با لفظ قرین او در کلام به دست آید، باید معنای لفظ قرین نیز با واژه‌ای دیگر به دست بیاید، لذا دستیابی و فهمیدن معنای هر واژه، با ابهام و اجمال روبه‌رو می‌شود و تا ابد ادامه می‌یابد (Deleuze, 1990: 153).

چ) اما نقضی که بر دیدگاه پیرس وارد است، این است که این دیدگاه - که یکی از پیامدهای آن سمیوسیس و بی‌نهایت بودن دلالت است - فقط در متون مقدس و الهی - نظیر *قرآن* - جریان دارد و در بسیاری از متون این پدیده دیده نمی‌شود.

دیگر اینکه این نظر از توجیه الفاظی که مابه‌ازای خارجی ندارند، عاجز است؛ زیرا این گونه ماهیات اصلاً وجود خارجی ندارند تا شیء سومی درباره آن صادق باشد. به عبارت واضح‌تر تا درباره اشیاایی همچون چراغ راهنمایی و یا همان بشکه‌ای که در تحلیل نظر او ذکر کردیم، صحبت می‌کنیم شیء سوم یا همان ابژه مشکلی به وجود نمی‌آورد؛ اما اگر درباره نشانه‌های زبان صحبت کنیم [می‌تواند] مشکل‌ساز باشد. مثلاً فرض کنید من بخواهم از رخس [اسب رستم] سخن بگویم، آیا شیء سومی هست که بتوان نقش عنصر سوم را در دیدگاه پیرس ایفا کند؟ یعنی رخس در جهان خارج وجود ندارد. ما رخس را در جهان *شاهنامه* می‌شناسیم و با آن آشنا می‌شویم (صفوی، ۱۳۹۱(الف): ۳۵۷ - ۳۵۸).

از آن جا که پیرس در نظریه‌ای که ارائه داده، در صدد است با آزمایش همه پدیده‌هایی آزمایش‌شدنی، در رفتار انسان‌ها ارتباط را نمایان سازد و به نوعی معانی مفاهیم را آشکار کند، ناگزیر باید فهرستی بی‌پایان از روش‌ها و آزمایش‌ها ارائه دهد که همین مطلب از نظر روش‌شناسی با دشواری‌های جدی روبه‌روست و آن این است که در همه جا چنین روشی قابل جریان نیست.



بنابراین نظر وی برای تشخیص موضوعاً له الفاظ مناسب نیست، ولی این بدان معنا نیست که به کلی دیدگاه مخالف را بدون فایده قلمداد نماییم.^{۱۰}

۱۲. نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت علاوه بر صحیح نبودن، ذهنی‌بودن موضوعاً له الفاظ و آشکار شدن موارد نقض آن در ادبیات به دست می‌آید. هدف اصلی خواننده باید کشف نیت ماتن باشد و اموری نظیر «لزوم رسیدن به معنای الفاظ از جست‌وجوی درون‌زبانی» از سوسور، «عدم سکون متن تولیدشده از سوی نویسنده در طول تاریخ و فرهنگ و تحت کنترل نبودن امر غیر ساکن در دست مؤلف» از بارت و یا «جاب‌جا شدن قصد ماتن و قصدی که در تفسیر متن وجود دارد»، در مقاله‌ای با عنوان «مغالطه قصدی» از ویمسات و بردزلی، قدرت عبور از نیت و قصد صاحب متن را ندارند و این گونه موارد نمی‌تواند به عبور از قصدی که نگارنده در صدد آن بود، منجر شود؛ زیرا در بررسی و تحلیل متن همه اسناد مکتوب و غیرمکتوب صاحب متن مرجع کار قرار می‌گیرد و نفس همین مطلب دال بر این است که خواننده در صدد کشف نیت صاحب متن است و اگر مکتوبات منکران این نظر، بدون توجه به آراء آنها تحلیل شود، این عمل را صحیح نخواهند شمرد؛ ولی با وجود این، نپذیرفتن آن نظریات به منظور عدم کارایی آنها در برخورد با متن نیست و اشاره به استنباط فقهی مذکور در متن شاهد این ادعاست.

۱۳. پی‌نوشت‌ها

1. Foucault
۲. نظریه مصداقی معنا دو تفسیر دارد که در مباحث زبان‌شناسی به نظریه خام و پخته تعبیر شده است و از آن جا که فقط تفسیر اول به محل بحث مربوط است از ذکر تفسیر دوم صرف نظر می‌شود.
3. Saussure
4. Pierce
5. sign.
6. interpretant.
7. object.

8. abduction

9. Hjelmslev.

10. Roland Barthes.

۱۱. گفتنی است برخی از محققان توانمند بر این باورند بررسی‌های زبان‌شناختی افرادی مثل بارت، توان‌چندانی ندارد و اطلاع این افراد از مسائل زبان‌شناسی و مطالب مطرح‌شده از سوی آن‌ها خالی از ابهام نیست. این دسته آراء بارت را در حوزه زبان‌شناسی صحیح ندانسته و او را نه تنها پیرو ساخت‌گرایی نمی‌دانند، بلکه اساساً منکر زبان‌شناس‌بودن وی هستند (نک: صفوی، ۱۳۸۸، مواضع متعددی از یادداشت‌های مترجم، از جمله صص ۳۷۴ - ۴۰۲).

12. Wombat

13. Breadsley

14. waverly

۱۵. گفتنی است اینکه مدعی قصد و نیت مآتن شدیم، به معنای نفی کلی دیگر نظریاتی که در این زمینه به ظهور رسیده است - نظیر دیدگاه اکو یا هایدگر - نیست، به عبارت واضح‌تر نگارنده معتقد است در فهم متن، هم دیدگاه کسانی که توجه خاصی به متن دارند (کسانی که معتقدند معنای متن در داد و ستد میان مفسر و مؤلف شکل می‌گیرد نظیر «اکو») و هم دیدگاه افرادی که در شکل‌گیری فهم متن برای مفسر در حد علیت اصالت قائل‌اند، نظیر «هایدگر»، می‌تواند در بسیاری از جهات سودمند باشد. اکو با تأثیر از بارت و پیرس به توفیقاتی در مباحث زبان‌شناسی دست یافت. او با مفهوم متن خواندنی و متن نوشتنی که از سوی بارت ابداع شده بود آشنا شد و در کتاب *نقش خواننده* تفاوت‌هایی را که میان یک متن بسته - مثل متون ریاضی که صرفاً ناقل اطلاعات و پیام‌اند - و یک متن باز - مثل متون ادبی - وجود دارد، تبیین کرد و به این مطلب معتقد شد که «متن» شبکه‌ای از پیام‌های مختلف است که کدهای گوناگونی دارد و در سطوح مختلف دلالت، کار می‌کند که باید به فعلیت برسند (Voll, 2000: 166) و این به فعلیت رسیدن، به وسیله خود «متن» رخ می‌دهد؛ یعنی متن مشارکت و همراهی خواننده را به به‌عنوان شرط فعلیت یافتن متن مرجع قرار می‌دهد (Caesar, 1999: 121). وی به صراحت تصریح می‌کند میان یگانه تفسیری که در نظر برخی وجود دارد و همه تلاش خود را صرف کشف نیت مؤلف می‌کنند - که البته راهی برای آن وجود ندارد و درک آن بسیار دشوار است - و میان نیت خواننده که از آن به «مفسر محوری» تعبیر می‌شود، راه سومی نیز وجود دارد که آن «نیت متن» است (Deely, 2001: 254). اکو راه رسیدن به نیت متن را حدس و گمان‌هایی که خواننده الگو راجع به معنای متن ارائه می‌کند، می‌داند و به تبع پیرس به قیاس پیش‌فرضی قائل می‌شود. قیاس پیش‌فرضی - که صحیح هم نیست - در مقاله‌ای پژوهشی به اثبات رسیده است (مهرکش، بی‌تا: ۱۳۳).



۱۴. منابع

- قرآن مجید.
- اصفهانی، محمدحسین (۲۰۰۸). *نهایه الدراییه*. بیروت: انتشارات آل البيت.
- اصفهانی، محمدتقی (۱۴۲۹). *هدایه المسترشدين*. بیروت: موسسه النشر الاسلامی.
- آلستون، ویلیام (۱۳۸۱). *فلسفه زیان*. ترجمه احمد رضا جلیلی و احمد ایرانمنش. تهران: انتشارات سهروردی.
- بروجردی، محمدتقی (۱۴۲۲). *نهایه الافکار* (تقریرات درس آغا ضیا عراقی). قم: موسسه النشر اسلامی.
- بویساک، پل (۱۳۹۵). *سوسور، راهنمایی برای سرگشتگان*. ترجمه محمد امین شاکری. تهران: نشر یک فکر.
- دپاول، مایکل آر (۱۳۸۷). *بازگشت به مبنا گرای سنتی*. ترجمه رضا صادقی. قم: انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- حاج عاملی، محمدحسین (۱۳۸۷). *ارشاد العقول* (تقریرات درس آقای سبحانی). قم: موسسه الامام الصادق.
- حسن، عباس (۱۳۸۳). *النحو الوافی*. تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- حقیقی، مانی (۱۳۸۹). *سرگشتگی نشانه ها* (نوشته هایی از فکو، گتاری، دریدا و ...). تهران: نشر مرکز.
- دشتی (ملاجامی)، عبدالرحمن بن احمد بن محمد (۱۳۷۶). *الفوائد الضیائیة*. تهران: المكتبة العلمیة الاسلامیة.
- خمینی، سید مصطفی (۱۴۲۷). *تحریرات فی الاصول*. قم: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- رضی استرآبادی، محمد بن حسن (۱۳۸۴). *شرح الرضی علی الکافیة*. تهران: موسسه الصادق للطباعة و النشر.
- رضوی فر، نوواگلیز و حسین غفاری (۱۳۹۰). «نشانه شناسی پیرس در پرتو فلسفه». *زیان شناسی*. تهران. دوره ۳۹. ش ۲. صص ۵-۳۹.

- ساجدی، ابوالفضل (۱۳۹۰). «هستی‌شناسی معنا». *معرفت فلسفی*. س ۹. ش ۲. قم: مؤسسه آموزشی- پژوهشی امام خمینی.
- سوسور، فردینان دو (۱۳۸۲). *دوره زبان‌شناسی عمومی*. ترجمه کورش صفوی. تهران: انتشارات هرمس.
- سیبیاک، تامس آلبرت (۱۳۹۱). *نشانه‌ها، درآمدی بر نشانه‌شناسی*. ترجمه حسین نوبخت. تهران: انتشارات علمی.
- سیوطی، جلال‌الدین (۱۳۷۹). *البهجه المرضیه*. قم مؤسسه اسماعیلیان.
- ----- (بی‌تا). *المزهر فی علوم اللغه و انواعها*. بیروت: دار الاحیاء‌الکتب العربیه.
- شعیری، محمدرضا (۱۳۸۸). «از نشانه‌شناسی ساخت‌گرا تا نشانه‌شناسی معناشناسی گفتمانی». *نقد ادبی*. س ۲. ش ۸. صص ۳۱ - ۵۵.
- صفوی، کورش (۱۳۹۱). *آشنایی با زبان‌شناسی در مطالعه ادب فارسی (الف)*. تهران: انتشارات علمی.
- ----- (۱۳۹۱). «فردینان دو سوسور». *نوشته‌های پراکنده*. دفتر دوم. ج دوم (نشانه‌شناسی و مطالعات ادبی). تهران: انتشارات علمی.
- ضیا حسینی، محمد (۱۳۸۸). *مبانی زبان‌شناسی*. تهران: مبانی زبان‌شناسی.
- علی‌تبار فیروزجایی، رمضان (۱۳۹۰). *فهم دین، مبانی کلامی برابند و برون‌داد آن*. تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- فیاض، محمداسحاق (بی‌تا). *محاضرات (تقریرات درس آقای خویی)*. نجف: انتشارات امام موسی صدر.
- قائمی‌نیا، علی‌رضا (۱۳۸۹). *بیولوژی نص*. تهران: انتشارات فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۶). *تاریخ فلسفه*. ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- کالر، جان‌اتان (۱۳۸۸). *بوطیقای ساخت‌گرا*. ترجمه کورش صفوی. چ اول. تهران، مینوی خرد.



- کاملان، محمدصادق و صالحه یزدانی‌فر (۱۳۹۲). «دلالت الفاظ بر معانی از دیدگاه اصولیان و زبان‌شناسان». *فقه و اصول*. س ۴۵. ش ۹۵. صص ۱۲۵-۱۴۹.
- گلن، وارد (۱۳۸۹). *پست مدرنیسم*. ترجمه‌ی قادر فخر رنجبری و ابوذر کرمی. تهران: نشر ماهی.
- گیرو، پیر (۱۳۸۰). *نشانه‌شناسی*. ترجمه‌ی محمد نبوی. تهران: مؤسسه‌ی انتشارات آگاه.
- لاریجانی، صادق (۱۳۹۳). *فلسفه‌ی علم اصول*. قم: مدرسه‌ی علمیه‌ی ولیعصر.
- لاینز، جان (۱۳۹۱). *درآمدی بر معناشناسی زبان*. ترجمه‌ی کورش صفوی. تهران: انتشارات علمی.
- مهرکش، احسان (۱۳۹۲). *حقیقت وضع و ثمرات مترتب بر آن*. قم: مرکز مدیریت حوزه‌ی علمیه‌ی قم.
- ----- . *تأثیرات فقهی - اصولی مترتب بر معنای مصدری و اسم مصدری وضو*. دارای تاییدیه‌ی نهایی از مجله‌ی فقه و مبانی حقوق دانشگاه تهران.
- مظفر، محمدرضا (۱۳۹۲). *اصول الفقه*. قم: مؤسسه‌ی بوستان کتاب.
- ----- (۱۴۲۰). *المنطق*. قم: انتشارات دارالغدیر.
- نصیرالدین طوسی، محمد (۱۳۹۲). *شرح اشارات و تنبیهاات ابن‌سینا*. قم: انتشارات مطبوعات دینی.
- ویتکنشتاین، لودویک (۱۳۸۷). *پژوهش‌های فلسفی*. ترجمه‌ی فریدون فاطمی. تهران: نشر مرکز.
- هریس، روی (۱۳۸۱). *زبان، سوسور و ویتکنشتاین*. ترجمه‌ی اسماعیل فقیه. تهران: نشر مرکز.

References:

- Aleston, W. (2002). *Philosophy of Language* (Translated by: Ahmad-Reza Jalili and Ahmad Iranmanesh). Tehran: Sohravardi Publications [In Persian].
- Ali Tabar Firozjani, R. (2011). *Religious Understanding, Verbal Principle of its Result and Output*. Tehran: Publications of Research Institute of Islamic Thought and Culture [In Persian].

- Barthes, R. (1995). *The Death of the Author. Published in Authorship*. From Plato to Post Modernity: A Reader. ed. SeanBurke, Edinburgh university Press.
- Bevisak, P. (2016). *Saussure, the Guide for the Perplexed* (by Mohammad-Amin Shakeri) Tehran: Fekr publication [In Persian].
- Borojerdi , M. T. (2001). *Nahayeh-Al-Afkar* (Statements of Lessons of Agha Zia Iraqi). Qom: Publication of Al-Nashr –Al-Islami [In Arabic].
- Caesar, M. (1999). *Umberto Eco*. Malden. Polity Press.
- Chandler, D. (2002). *Semiotics: The Basics*. London. Routledge.
- D. Pavel, M. R. (2008). *Return to Traditional Foundationalism* (by Reza Sadeqi). Qom: Publication of Islamic Culture and Science Institute. [In Persian].
- Dashti (Molla-Jami), Abd-al-Rahman ibn Ahmad ibn Mohammad (1997). *Bright benefits* (Favaed-al- Ziaeyeh). Tehran: Islamic Seminary. [In Arabic].
- Deely, J. (2000). “”Whorf”. *Semiotics and Linguistics*. ed. paul Cogley. London. Routledge.
- Deleuze, G. (1990). *The Logic of Sense*. New York: Columbia University Press.
- Fayyaz, M. I. (Bita). *Speeches* (Statements of Lessons of Khoei). Najaf: Publications of Imam Musa Sadr [In Persian].
- Glen, W. (2009). *Post-Modernism* (by Qader Fakhr Ranjbari and Abuzar Karami) Tehran: Mahi Publications. [In Persian].
- Gyro, P. (20010). *Typology* (by Mohammad Nabavi). Tehran: Agah Publication. [In Persian].
- Haj Ameli, M. H. (2008). *Ershad-Al-Oqool* (Statements of Lessons of Sobhani). Qom: Imam Sadeq institute. [In Arabic].
- Haqiqi, M. (2010). *Confusion of signs* (writings of Foucault, Guattari, Derirda,...). Tehran: Markaz Publication [In Persian].
- Hassan, A. (2004). *Al-Nahv-Al-Vafi*. Tehran: Naser Khosro Publications. [In Arabic].



- Harris, R. (2002). *Language, Saussure and Wittgenstein* (By Ismaeel Faqih). Tehran: Markaz publication.
- Isfahani, M. H. (2008). *Nahayah-Al-Derayah*. Beirut: Al-Beit Publications [In Arabic].
- Isfahani, M. T. (2008). *Hedayeh –Al- Mostrarshedin*. Beirut: Publication of Nashr-Al-Islami [In Arabic].
- Kamelan, M. S. and S. Yazdanifar (2013). “ Words signification on reference based on linguistics viewpoint ”. *Research-scientific Paper of Jurisprudence and principles of Ferdowsi University ,Mashhad*. 45th year, No. 95. [In Persian].
- Kapleston, F. (2007). *History of Philosophy* (by Baha-al-din Khoramshahi). Tehran: Institute of Cultural and Scientific Publications. [In Persian].
- Keller, J. (2009). *Structural Poetics*, (Translated by: kurosh Safavi). First edition, Tehran, Minoy-e- Kherad [In Persian].
- Khomeini, S. M. (2006). *Writings in Principles* (Tahrirat – fi- Osol). Qom: the Institute of Imam Khomeini’s works Publication o. [In Arabic].
- Larijani, S. (2014). *Philosophy of methodology*. Qom: Valiasr Seminary. [In Persian].
- Lyons, J. (2012). *Critique on Semantic of Language* (by kurosh Safavi). Tehran: Scientific Publications. [In Persian].
- Mehrkesh, E. (2013). *The reality of Behavior and its Outcomes*. Qom: Management Center of Seminary in Qom. [In Persian].
- Mehrkesh, E. (2013). “*Juridical- Principle Related to infinitive Meaning and Gerund of Ablution*. Having the final permit from juridical and legal principle”; *Journal of Tehran University*. [In Persian].
- Mozafar, M. R. (1999). *Al-Manteq*. Qom: Dar-Al-Ghadir Publications. [In Arabic].
- Mozafar, M. R. (2013). *Juridical Principle*. Qom: Boostan- Ketb institute. [In Arabic].

- Nasir-Al-Din Tusi, M. (2013). *Explanation of Discipline and Indication of ibn Sina*. Qom: Religious Publications. [In Persian].
- Peirce, Ch. (1972). *Essential Writings*. ed. Edward Moore. New York. Harper and Row publishers..
- Qaeminiya , A. R. (2009). *Text biology*. Tehran: Publications of Islamic Thought and Culture. [In Persian].
- Razavi-far, N. and H. Qafari (2011). “Semiotics of Peirce in the light of philosophy”. *Scientific-research Quarterly of Linguistic of Tehran University*. Tehran. Period: 39, No. 2. Winter. Pp. 5-39. [In Persian].
- Razi Astar-abadi, Mohammad ibn Hassan (2005). *Sharh-Al-Razi Ala- Kafiyeh*. Tehran: Al-Sadeq Institute for Publication. [In Arabic].
- Safavi, K. (2012). *Getting Started with Linguistics in Study of Persian Literature* (a). Tehran: Scientific publications. [In Persian].
- Safavi, K. (2012). “*Ferdinand de Saussure; selected writings*” , 2th volume , (collection of literature and semiotics). Tehran: Scientific publications. [In Persian].
- Sajedi, A. (2011). “Semiotic ontology”. *Research- scientific Paper of Philosophic Cognition*. 9th year, No. 2. Qom: Research- Educational Institute of Imam Khomeini. [In Persian].
- Shairi, M. R. (2009). “From structural semiotics to semiotics of Discourse ”. *Specialized quarterly of literary critique*. Second year. No: 8. winter 2009. Pp.31-55. [In Persian].
- Sivati, Jalal-al-Din (1999). *Al-Bahjato-al-Marziyeh*. Qom: Ismaeelian Institute [In Arabic].
- Sivati, Jalal-al-Din (With Date). *Blossom in semantic science and its kind*. Beirut: Dar-Al-Ehya –Al –Kotob –Al-Arabieyeh. [In Arabic].
- Saussure, F. (2013). *A Course in General Linguistic* (by Kurosh Safavi). Tehran: Hermes Publications. [In Persian].



- Tabatabaei, S. M. H. (1995). *Bedaya-al-Hekmah*. Qom: Publications of Seminary. [In Persian].
- Volli, U. (2000). *Semiotik, Einfuhrung in ihre Grundbegeiffe*. Tubingen. A. Francke Verlag.
- Wittgenstein, L. (2008). *Philosophic Research* (by Fereydoun Fatemi). Tehran: Markaz publication. [In Persian].
- Ziya Husseini, M. (2009). *Principle of Linguistics*. Tehran. [In Persian].